

## وقتی توده‌ای از فحش شهر را در برمی‌گیری

کلمه‌هایی چون جانم، عشقم، مهربانم و... که در طول روز به برخی آدم‌های دور و بر خود می‌گوییم، الزاما صادقانه یا ناشی از احساساتی درونی - به اندازه‌ای که کلمات منتقل می‌کنند - نیستند.



کلمه‌هایی چون جانم، عشقم، مهربانم و... که در طول روز به برخی آدم‌های دور و بر خود می‌گوییم، الزاما صادقانه یا ناشی از احساساتی درونی - به اندازه‌ای که کلمات منتقل می‌کنند - نیستند.

بی شعور، احمق، اسم انواع جانوران و حیوانات و سه نقطه‌های سهمگین تر دیگری هم که به عنوان ناسزا و دشنام به یکدیگر می‌گوییم همین گونه هستند. این کلمات به دلیل خشم و عصبیت استفاده می‌شوند، اما آیا به اندازه و غلظتی که دارند، صادقانه و واقعی هم هستند؟ در خیلی از موارد با توجه به حجم بالای مواجهه آدم‌ها با یکدیگر، خیلی از این کلمات ناپسند، از ته دل نبوده و الزاما بر خصمی درونی متکی نیستند. همان طور که ابراز علاقه به دیگران در طول روز الزاما عمیق، واقعی و ماندگار نیست، خشم و کینه‌ای که در دشنام‌های سنگین و گاه رکیک نهفته است هم واقعیتی پایدار و عمیق ندارد.

اما این نکته باز هم به آن معنا نیست که فحش باد هواست. فحش‌ها به هر حال برآمده از احساسی هستند که با وجود عدم صدق و ریشه نداشتن شان در واقعیتی عمیق و شدید، به همان شکلی که بیان می‌شوند، تاثیر دارند و خشونت را منتقل می‌کنند. این احساساتی که به گونه‌ای شدید و پر قدرت بیرون ریخته می‌شود واکنشی بر می‌انگیزد از جنس خود و عصبیتی را تکثیر می‌کند که عکس‌العمل‌هایی ناگهانی و احساسی را در پی دارد. حتی اگر آدم فحش خورده خویشتندار باشد در هر حال، عصبیت در او انباشته شده و مجبور به تخلیه‌اش در جایی دیگر می‌شود. پس فحش نه باد هواست نه برآمده از احساساتی واقعی؛ نه آنقدر سطحی و خنثی است که بتوان نادیده‌اش گرفت و نه آنقدر عمیق و واقعی است که بتوان به شکلی دقیق واژگان را به نیت‌ها برگرداند و تک‌تک آدم‌ها را با توجه به گفته‌هایشان قضاوت کرد. عمده‌ترین دلایل و همچنین تاثیرات عینی و ملموس فحش دادن، در اجتماع و ناخودآگاه روانی افراد است.

فحش به صورت یک اپیدمی و بیماری اجتماعی ناشی از دلایل متنوعی است که ریشه در مسائل سیاسی و اجتماعی کلان دارد. شکاف دولت - ملت، احساس عصبیت نسبت به فضای عمومی، بیگانه دیدن شهر، غیرخودی پنداشتن دیگر همشهریان و... از اصلی‌ترین دلایل به وجود آمدن و تسهیل فحاشی است. این که شهروندان دچار این تصور - یا حتی توهم باشند - که از جامعه خود و فضاهای عمومی طلبکارند آنها را به سمت عکس‌العمل‌های کینه‌توزانه با شهر و همشهریان هدایت می‌کند. احساس ضربه خوردن از جامعه و نبود امنیت اجتماعی، ناسزاگویی و واکنش‌های ناگهانی و نامعقول را تشدید می‌کند. یکی از اصلی‌ترین و آشنا‌ترین واکنش‌های غیرعقلانی و فکر نشده انسان، فحاشی و ناسزا گفتن است. جامعه وقتی فضاهای عمومی را از خودش نمی‌داند، نسبت به رفتارهای اجتماعی از جانب خود مسئولیتی هم حس نمی‌کند. در این شرایط اغلب شهروندان منفعل به جای حل و اصلاح معضلات اجتماع خود، به تخریب محیط می‌پردازند. از این نظر فحش از همان جایی تغذیه می‌شود که دیگر ناهنجاری‌های بزرگ و کوچک اجتماعی همچون کثیف کردن کوچه و خیابان، تخریب مکان‌ها و وسایل عمومی و....

در جامعه ما بسیاری از مردم بین فضای خصوصی و عمومی شکاف می‌بینند. مردم ما در فضاهای خصوصی قائل به ادب و حفظ حرمت‌ها به شکلی خدشه‌ناپذیر هستند، اما در ساحت عمومی گاهی مسئولیتی هم برای خود قائل نیستند. شهروندانی که درون خانه‌های خود توهین و بی‌احترامی را مطلقا ممنوع می‌دانند، در جلوه‌گاه عمومی به دلیل تضادی که بین خانه و شهر خود حس می‌کنند، نظام ارزشی سراسر متفاوتی پیدا می‌کنند که در آن فحاشی مجاز و حتی حق مسلم شمرده می‌شود. در این ساحت جایی برای آن ارزشی که در خانه محبوس مانده، باقی نیست. ریشه این مشکل البته به تاریخ سیاسی ایران بر می‌گردد.

تاریخ ایران با همه مولفه هایش به وضع اجتماعی ثابتی منجر شده است. وضعی که به شکلی تاریخی ایجاد شده بدیهی است خود در طول زمان و با اصلاحی مداوم تغییر می یابد و ناهنجاری های این تغییر زمانگیر هم اجتناب ناپذیر است. در طول تاریخ همواره مردم میان خود و حکومت به عنوان متولی و سازنده فضای عمومی تضاد می دیده اند. حکومت های پیشین ایران از آن نظر که استبدادی و فرد محور بودند برای کنترل جامعه همه فضاهای عمومی را از طریق دخالت در شیوه و سبک زندگی مردم به خود اختصاص می دادند. این مساله در دوران توسعه و گسترش دستوری شهرها، بیشتر و سخت تر هم شد. چنین شرایطی باعث شد توده ها حتی مظاهر عمومی و بدیهی مدنیت و شهروندی را که فراتر از حکومت ها وجودشان به روابط شهروندان کمک می کند، نه متعلق به خود، که متعلق به غیر تعریف کنند و آنها را واگذار شده به حکومت ببینارند. این نوع زندگی اجتماعی شکافی عظیم و فزاینده بین بیرون و درون آدمیان ایجاد کرد و اجازه نفوذ بسیاری از نگرش های اخلاقی زندگی خصوصی آنها را به شهر و مکان های عمومی نداد.

از سوی دیگر، شکاف های اقتصادی همواره افشار پایین دست را نسبت به شهر و مردمان دیگر خاصه از طبقات بالاتر عصبی کرده است. این عصبیت جاری در روح ها، به تخلیه ای نیاز پیدا می کند که یکی از راه های پراسیب و هنجارشکنانه اش فحش است. نکته دیگر تضادهای اعتقادی شدید، عدم تحمل مخالف و نحیف بودن فضای گفت و گوست. جامعه ای که در آن شکاف های اعتقادی چون شکاف سنت و مدرنیته، نو و کهنه و تضادهای نسلی زیادی وجود دارد، پتانسیل بالایی برای تجربه عصبیت دارد. از سوی دیگر رشد فزاینده جمعیت و محدود بودن ظرفیت های حمل و نقل، شغل، رفاه و سرگرمی و... باز هم منتهی به عصبیت احتمالی عمومی می شود. همه دلایل منتهی به عصبیت می تواند باعث ایجاد عقده ها و اعتراض هایی شود که بیرون ریزی آن نه از راهی خردمندانه و مؤدبانه، بلکه احساسی و بی ادبانه شکل گیرد.

نکته دیگری که تلطیف چنین فضایی را دشوار می کند نبود فضای گفت و گو و تحمل مخالف است. لذا غالب افراد ممکن است دچار این احساس شوند که حرفشان شنیده نمی شود و از سوی دیگری درک نشده اند. خود این که نیروهای متضاد فکری و اجتماعی، رویارویی طبیعی با محوریت گفت و گو پیدا نکند، منجر به کشمکش مبارزه جویانه می شود که صرف تحقیر و توهین در آن برای منکوب کردن طرف مقابل هدف اصلی می شود و تحقیر و شکست دادن به هر قیمتی طبیعی می نماید و فحش و ناسزا را در جامعه نهادینه می کند.

اما همان طور که اینها تمام دلایل وجود فحش در جوامع نیست، تنها تصویر از وجود فحش در جامعه هم می تواند نباشد. ظهور برده داری، تفکرات نژادپرستانه و تفکرات افراطی میهن پرستانه همه سبب ساز فحش هستند. بسیاری شروع فحاشی را در شکلی که امروز وجود دارد متعلق به دوران برده داری می دانند که در سایه تفکرات نژادپرستی و خودبرتر بینی قومی تقویت شد. مهاجرت و تفاوت های فرهنگی از دلایل دیگری بود که در خیلی از مواقع باعث رسمیت یافتن و حتی ارزشمند شدن فحاشی شده است. اما فحش تصویری صرفا منفی نداشته و ندارد. از نظر روانی نگرش های مثبتی هم به فحش وجود دارد. از این دست شاید بشود به وجود مصداق هایی از فحش در ادبیات کهن فارسی اشاره کرد که برای طنز، انتقاد یا به هزل و هجو کشیدن قدرت استفاده می شدند و شکل آزاردهنده فحش ها را کمی دگرگون می کردند. البته همین زیبا و هنرمندانه کردن فحش سبب انتقاد برخی جامعه شناسان، اصحاب دین و مروجان اخلاق، از این بخش ادبیات فارسی شده است. برخی روان شناسان تعبیری مثبت و رهایی بخش از وجود میزان محدودی فحاشی در جامعه دارند، خاصه در جوامعی که ظرفیت به وجود آمدن خشونت های گسترده و غیرقابل کنترل در آنها زیاد است. یعنی فحش به شرط محدودیت و عدم افراط باعث جلوگیری از خشونت فیزیکی و دعوا می شود که بسیار تلخ تر و آسیب زاتر از خشونت زبانی است.

اما جدای از همه این کشمکش ها، جامعه سالم جامعه ای نیست که در شهرهایش، آن هم در همه نقاط و با هر سطح فکری و مالی، صدای ناسزا شنیدن طبیعی باشد. این که راحت ترین راه حل برای برتری جویی و تخلیه اعتراض دشنام باشد، جامعه را از سلامت اخلاقی و روانی دور می کند و توان گفت و گوی جمعی را از بین می برد. عقب ماندگی مگر جز این است که تحقیر و تخفیف یکدیگر به بدترین و عصبی ترین شکل جای گفت و گوی جدی و مصلحانه را بگیرد و فرسایشی قطعی را نسبت به فضاهای عمومی اعم از اتوبوس، مترو، سینما و پارک و... ایجاد کند. احساس مسئولیت نسبت به یکدیگر در مکان های عمومی اولین قدم شهروندان برای رسیدن به فضای سالم و بدون ناسزا است.

علیرضا نراقی / جام جم